

دکتر گری یتس، کتاب دوازدهم، جلسه ۱۸، یونس ۱-۴

گری یتس و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این دکتر گری یتس در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد کتاب دوازدهم است. این سخنرانی ۱۸، کتاب یونس است. ۱-۴.

آخرین ویدیوی ما در بحث کتاب یونس، ساختار کتاب و مضامین اصلی کتاب یونس را برای ما شرح داد. به یاد داشته باشید، ما به کتابی نگاه می‌کنیم که ساختار پنبلی دارد، جایی که فصل‌های ۱ و ۲ منعکس‌کننده‌ی آنچه در فصل‌های ۳ و ۴ داریم هستند، و سپس فصل‌های ۱ و ۳ و ۲ و ۴ منعکس‌کننده‌ی یکدیگرند.

آنچه در فصل‌های ۱ و ۳ داریم، داستان‌هایی از تعامل یونس با گروهی از بت‌پرستان است، و سپس در فصل‌های ۲ و ۴، یونس با خدا تعامل می‌کند و به درگاه او دعا می‌کند، اول از همه رهایی خود را جشن می‌گیرد، و سپس از رهایی نینوا به خدا شکایت می‌کند. اکنون می‌خواهم که به بررسی کتاب و فصل‌های جداگانه بپردازیم. با شروع فصل ۱، یونس را در حال تعامل با ملوانانی که در کشتی هستند، در حالی که از حضور خدا فرار می‌کند، خواهیم دید.

اولین چیزی که می‌خواهم در مورد آن اظهار نظر کنم این است که وقتی به فصل ۱: ۱ تا ۳ نگاه می‌کنیم، جایی که خدا می‌گوید، برخیزید و به نینوا، آن شهر بزرگ، بروید و علیه آن فریاد بزنید. این یک چیز جدی است وقتی که یونس از انجام کاری که خدا او را به آن فراخوانده است، امتناع می‌کند. در روایات دعوت نبوی در جاهای دیگر عهد عتیق، چه با موسی باشد یا اشعیا، ارمیا یا حزقیال، آنها اغلب به دعوتی که خدا از آنها کرده است، اعتراض می‌کنند.

در اینجا عبارتی مبنی بر بی‌لیاقتی شخصی وجود دارد. اشعیا می‌گوید وای بر من، من نابود شده‌ام، من ناپاک هستم، من لایق صحبت کردن نیستم. ارمیا می‌گوید، من فقط یک کودک هستم، نمی‌دانم چگونه صحبت کنم، خدایا.

خداوند می‌گوید، نگران این موضوع نباش. من حرف‌هایم را در دهانت می‌گذارم. موسی بارها اعتراض خواهد کرد که او سخنران فصیحی نیست. در واقع، وقتی خدا شما را صدا می‌زند، پاسخی ناشایست، پاسخی درست است زیرا خدا کسی است که آنها را قادر می‌سازد.

اگر پیامبر پاسخ می‌داد که خدایا، انتخاب بسیار خوبی کردی، نمی‌توانم کسی بهتر از تو را برای انجام این کار تصور کنم، این پاسخ درستی نبود. اما امتناع از انجام کاری که خدا به او دستور داده است، به خصوص پس از اینکه این رابطه بین خدا و یونس وجود داشته و او پیامبر اسرائیل بوده است، این یک چیز جدی است. و در مورد ساخت و ساز، یونس، خدا می‌گوید، برخیز و به نینوا برو.

سپس تکرار می‌کند و می‌گوید که یونس برخاست، اما او برخاست تا فرار کند. در اول پادشاهان، فصل ۱۷ آیات ۸ و ۱۰، خدا به ایلیا فرمان می‌دهد که برخیزد، و او نیز برمی‌خیزد و بالا می‌رود. این کاری است که یک پیامبر قرار است انجام دهد.

و بنابراین، نافرمانی یونس در نهایت منجر به این تعامل با ملوانان بت‌پرست کشتی می‌شود، زیرا او سعی می‌کند از حضور خدا فرار کند. و آنچه در این تعامل خواهیم دید این است که فکر می‌کنم این ایده از جانب یونس وجود دارد که او به نوعی از بت‌پرستانی که با آنها تعامل دارد، برتر است، چه ملوانان در فصل

اول باشند و چه نینوایان در فصل سوم. اما طنز کتاب و طنز کتاب این است که بت پرستان، چه ملوانان و چه نینوایان، از نظر معنوی بسیار هماهنگ تر از پیامبر هستند.

از بسیاری جهات، آنها نسبت به پیامبر، بسیار پذیراتر و پاسخگوتر به خدا و آنچه خدا انجام می دهد هستند. این را در فصل اول می بینیم. یونس یک اسرائیلی ارتدکس است و در آیه نهم، جایی که با ملوانان صحبت می کند و در نهایت به آنها می گوید که کیست، به این موضوع اعتراف کلامی می کند.

او می گوید، من یک عبری هستم و از خداوند، خدای آسمان، که دریا و خشکی را آفرید، می ترسم. این اولین مورد از سه مورد در کتاب یونس است که می بینیم یونس چیزی می گوید که از نظر الهیاتی ارتدکس است. اما وقتی به رفتار و کردار او نگاه می کنیم، او دقیقاً مطابق با باورهایش عمل نمی کند.

من معتقدم که خدا خشکی، خشکی و دریا را آفریده است. او خالق است. پس چرا یونس معتقد است که فرار از سرزمین اسرائیل، سوار شدن بر کشتی و تلاش برای رفتن به ترشیش، چرا او معتقد است که این کار او را قادر می سازد از حضور خدا فرار کند؟ و بنابراین، ما یونس را داریم که از نظر الهیاتی احساس برتری می کند و این اعترافات را می کند که در آنها به چیزهای ارتدکس در مورد خدا اذعان می کند.

اما در مقایسه بین یونس و ملوانان، یونس به نوعی شکست می خورد. و چیزی که در نهایت با نگاه به این می بینیم این است که می خواهیم یونس و ملوانان را تصور کنیم، و از به کار بردن این جناس متنفرم، آنها کشتی هایی هستند که در شب عبور می کنند. و دلیل صحت این حرف این است که آنها دقیقاً در جهت مخالف حرکت می کنند.

یونس از خدا فرار می کند، اما در نهایت، ملوانان به شناخت خدای حقیقی می رسند و به سوی او حرکت می کنند. اولین جایی که حساسیت معنوی ملوانان را در مقایسه با یونس می بینیم این است که وقتی خداوند طوفان را در دریا می افکند، ملوانان بلافاصله به آن واکنش نشان می دهند. و کاری که آنها شروع به انجام آن می کنند، فریاد زدن به خدایان مختلف خود است.

تضاد این است که وقتی خداوند باد را به دریا می فرستد، یونس چه می کند؟ یونس در اعماق کشتی است و خواب است. بنابراین دوباره، یونس، او یک اسرائیلی ارتدکس است. وقتی خدا عمل می کند، یونس خواب است و ملوانان بت پرست دعا می کنند و به این واقعیت که خدا در اینجا دخیل است، حساس هستند.

حرکت و جنبش یونس در این کتاب. در اینجا یک کلمه تکرار شده است و همراه با این مفهوم، یونس از حضور خدا فرار می کند. این دو بار ذکر شده است، اما کلمه دیگری نیز وجود دارد که در اینجا برای صحبت در مورد جهتی که یونس به سمت آن می رود، استفاده شده است.

این فعل قرار است سه بار در فصل . yarad کلمه ای که اینجا استفاده شده فعل پایین رفتن است. فعل اول تکرار شود.

یونس از خدا فرار خواهد کرد. در نهایت، این به معنای آن است که این فرار، هبوطی در زندگی او به همراه خواهد داشت. هبوطی که یونس متحمل می شود، فقط رفتن به یافا یا سوار شدن به کشتی نیست.

، در نهایت، یونس، همانطور که از خدا فرار می کند، به سمت دنیای زیرین، به سمت مرگ و شئول می رود، همانطور که از خدا فرار می کند. در نهایت، سفر او به آنجا ختم شده است. بنابراین، در آیه دوم، به جای اینکه برخیزد و به نینوا برود، به یافا رفت و کشتی ای را دید که به ترشیش می رفت.

پس کرایه را پرداخت و سوار کشتی شد. بنابراین کلمه یاراد دو بار در آنجا ذکر شده است. آیه پنجم، سپس دریانوردان ترسیدند و هر کدام به درگاه خدای خود فریاد زدند و بارهایی را که در کشتی بود، پرتاب کردند تا آن را سبک کنند.

اما یونس به پایین، کاربرد دیگری از کلمه یاراد، به قسمت داخلی کشتی رفته و دراز کشیده بود. بنابراین همانطور که یونس از خدا فرار می‌کند و از حضور خدا می‌گریزد، فقط به جغرافیای یافا و ترشیش فکر نکنید. به این واقعیت فکر کنید که او در حال نزول است.

و سپس در ادامه‌ی این فصل، کلمه‌ی یاراد در آنجا ذکر نشده است، اما در زندگی یونس یک هبوط وجود دارد. همانطور که او از کشتی به دریا انداخته می‌شود، به درون آب‌ها فرو می‌رود. اکنون او در نقطه‌ای است که هبوطی که قرار است او را به آنجا ببرد، بسیار فراتر از ترشیش است.

او قرار است به قعر دریا و در نهایت به مرگ و در جهان فکری عهد عتیق، به خود جهان زیرین، نزول کند و بنابراین، در دعای یونس فصل دوم، جایی که یونس در مورد این واقعیت صحبت می‌کند که من در شَمِغ غرق شدن بودم و خدا مرا نجات داد، خود را در حال پایین رفتن به قعر کوه‌های دریا و در شَمِغ زندانی شدن در میله‌های شئول، که مکان بی‌بازگشت است، تصویر می‌کند. او در آیه شش یا در آیه پنج می‌گوید، ژرفا مرا احاطه کرد، جلبک‌های دریایی دور سرم در ریشه کوه‌ها پیچیدند.

یاراد، به سوی خشکی فرود آمدم. و بنابراین، یونس برای ما مثال می‌زند، این همان چیزی است که وقتی شخصی از خدا فرار می‌کند، اتفاق می‌افتد. و در زندگی ما، حتی به عنوان مؤمنان، وقتی از مسیری که خدا می‌خواهد برویم فرار می‌کنیم یا در برابر آن مقاومت می‌کنیم، مزد گناه مرگ است.

و از خدا می‌گریزند، افرادی که در برابر حضور خدا در زندگی خود مقاومت می‌کنند، کسانی که نمی‌خواهند هیچ ارتباطی با خدا داشته باشند، در نهایت در مسیری قرار می‌گیرند که آنها را به مرگ و نابودی سوق می‌دهد. و این اتفاق در زندگی یونس رخ می‌دهد. ما این را به وضوح می‌بینیم.

بنابراین این مسیری است که یونس به آن می‌رود، دور شدن از حضور خدا و رفتن به پایین. خب، دوباره یک تکرار کلمه وجود دارد، کلمه دیگری که در فصل اول به طور بسیار مؤثر در روایت تکرار می‌شود که جهت مخالفی را که ملوانان به سمت آن می‌روند نشان می‌دهد. و کلمه‌ای که دوست دارم هنگام فکر کردن به ملوانان روی آن تمرکز کنیم، کلمه یاراد، فعل ترسیدن است.

ترس بخش بزرگی از این داستان است. خداوند یک گادول، طوفانی بزرگ، را به دریا می‌فرستد و طوفانی سهمگین به پا می‌شود. و ملوانان، این ملوانان باتجربه و کهنه‌کار که بارها در مدیترانه بوده‌اند، می‌ترسند.

این یک طوفان جدی است. در واقع، در فصل چهارم، آمده است که خود کشتی فکر کرد، این همان چیزی است که به معنای واقعی کلمه در عبری می‌گوید، خود کشتی فکر کرد که قرار است متلاشی شود. بنابراین، راوی خود کشتی را شخصیت‌پردازی می‌کند.

و کشتی با دیدن بزرگی طوفان، با خودش فکر کرد، وای، الانه که از هم بپاشم. آگه خود کشتی ترسیده تصور کنید ملوان‌ها چه حالی دارن. و تصور کنید یونس چقدر کند و بی‌احساس بود وقتی که همه این اتفاقات داشت می‌افتاد.

او در اعماق آن خوابیده است. بنابراین ترس وارد داستان می‌شود. کشتی می‌ترسد که در هم بشکند.

و سپس می‌گوید که ملوانان ترسیده بودند. و در زبان عبری، آنها می‌ترسیدند، ترس روشی است که این ترس به وسیله آن بیان می‌شود. و آنها به درگاه خدایان خود فریاد خواهند زد.

در این مرحله، هدف ترس، طوفان و احتمال مرگ آنهاست. و این آنها را به انجام کاری سوق می‌دهد که تنها کاری که بلدند انجام دهند، فریاد زدن به خدایانی است که می‌پرستیدند. دومین کاربرد کلمه ترس را در فصل اول، آیه ۱۰ می‌بینیم.

پس از اینکه یونس اذعان می‌کند که پیرو خداوند است، او یک عبرانی است، او به خداوند، خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است، خدمت می‌کند و از او می‌ترسد. به ما می‌گوید که در آن زمان ملوانان بسیار ترسیدند. آنها از ترسی عظیم ترسیدند.

اما حالا آنها دارند تغییری در آن شیء ایجاد می‌کنند. آنها هنوز نگران جانشان هستند. آنها هنوز از آنچه قرار است اتفاق بیفتد می‌ترسند.

اما اکنون آنها با خدای واحد حقیقی آشنا شده‌اند که با تمام خدایانی که به درگاهش فریاد می‌زدند، متفاوت است. و آنها به طور خاص از او می‌ترسند. و می‌گویند، این چه کاری است که با ما کردی؟ زیرا مردان می‌دانستند که او از حضور خداوند فرار می‌کند، زیرا او به آنها گفته بود.

بنابراین، آنچه اکنون اتفاق می‌افتد این است که آنها فقط از طوفان نمی‌ترسند. آنها از خداوند می‌ترسند. اما ترسی که ما اینجا در مورد آن صحبت می‌کنیم، یک وحشت است. و آنها از کاری که خدا قرار است با آنها انجام دهد، می‌ترسند.

در نهایت، وقتی زمان آن فرا می‌رسد که آنها باید یونس را برداشته و او را به دریا بیندازند، گفته می‌شود که دریا از خشم آرام گرفت. و وقتی آنها توقف خودکار بادها و طوفان را می‌بینند و متوجه می‌شوند و تشخیص می‌دهند که خدا این کار را کرده است، آنگاه گفته می‌شود که آن مردان از خداوند بسیار ترسیدند. آنها از ترسی عظیم ترسیدند.

و هدف این ترس خداست. اما اکنون، به جای اینکه صرفاً از او وحشت داشته باشند، به او ایمان دارند. آنها به او توکل می‌کنند.

و آنها کارهایی را انجام می‌دهند که پرستندگان واقعی و حقیقی خدا انجام می‌دهند. آنها برای خداوند قربانی تقدیم می‌کنند و نذر می‌کنند. بنابراین، فکر می‌کنم چیزی که اینجا اتفاق می‌افتد این است که آنها از ترس طوفان به ترس از خدا به عنوان یک وحشت و سپس به ترس از خدا که به احترام و پرستش واقعی تبدیل می‌شود، منتقل می‌شوند.

این دقیقاً برعکس چیزی است که در زندگی یونس اتفاق می‌افتد. او خدای حقیقی را می‌شناسد اما از او فرار می‌کند. و بنابراین روایت در فصل ۱، همانطور که یونس با این ملوانان تعامل می‌کند، آنها کسانی هستند که در مسیر درست حرکت می‌کنند.

او کسی است که در مسیر اشتباه می‌رود. حال، نقش یونس و مأموریت یونس این است که او پیامبر خداست. ما قبلاً در آیات ۱-۳ دیده‌ایم که او در برابر این دعوت مقاومت می‌کند.

با این حال، مقاومت در برابر این دعوت در ادامه این فصل ادامه دارد. ما جایی نمی‌بینیم که یونس مانند موسی یا سموئیل یا ارمیا برای این مردم شفاعت و دعا کند. او از خدا نمی‌خواهد که طوفان را متوقف کند.

او بلافاصله توضیحی در مورد آنچه اتفاق می‌افتد به آنها ارائه نمی‌دهد یا آنها را به ایمان آوردن یا دعا به درگاه خداوند فرا نمی‌خواند. یونس حتی پس از اینکه در کشتی است و حتی پس از وقوع طوفان، در برابر دعوت نبوی خود مقاومت می‌کند. در آیه ۶، کاپیتان کشتی کسی است که باید یونس را صدا بزند و بگوید، بین یونس، برخیز، برخیز و خدای خود را صدا بزن.

خداوند قبلاً او را فراخوانده بود تا برخیزد و به نینوا برود. یونس در آن زمان در برابر مأموریت نبوتی خود مقاومت کرد و یونس حتی وقتی کاپیتان خودش این کار را انجام می‌دهد، بلند نمی‌شود و دعا نمی‌کند. تنها زمانی که یونس بالاخره قرار است در مورد خداوند صحبت کند یا بالاخره برای این ملوانان بت‌پرست که در تاریکی هستند، نمی‌دانند چه خبر است، و باید بدانند که چگونه می‌توانیم خدایی را که از ما عصبانی است آرام کنیم، توضیح دهد، تنها زمانی است که یونس صحبت می‌کند زمانی است که سرانجام لوط به او می‌گوید که او مسئول طوفان است.

بت‌پرستان مراسم بت‌پرستانه‌ی قرعه‌کشی خود را اجرا می‌کنند و سعی دارند اراده‌ی خدا را کشف کنند. خدا از طریق آن سخن می‌گوید و در نهایت، یونس در نتیجه‌ی این عمل سخن خواهد گفت. او بدون شک در این کتاب پیامبری بسیار بی‌میل است.

ما در ویدیوی قبلی در این مورد صحبت کردیم. فکر می‌کنم اینجا شاهد یک طنز هستیم که یونس را می‌توان در سراسر این کتاب به عنوان یک ضد پیامبر تصور کرد. یک پیامبر واقعی، وقتی خدا می‌گوید، برخیز و برو. آنها همان کاری را می‌کنند که الیاس انجام داد.

آنها برمی‌خیزند و می‌روند. یک پیامبر واقعی، وقتی فاجعه‌ای رخ می‌دهد و وقتی مصیبتی پیش می‌آید، قرار است به مردم هشدار دهد، به مردم آموزش دهد، این کاری است که شما انجام داده‌اید. اینگونه است که باید به خدا پاسخ دهید تا از فاجعه‌ای که قرار است بر شما نازل شود، جلوگیری کنید یا از آن جلوگیری کنید.

یونس در برابر این موضوع مقاومت می‌کند. یونس نمی‌خواست برای نینواییان بت‌پرست موعظه کند و او در برابر موعظه برای ملوانان بت‌پرست نیز مقاومت چندانی ندارد. این گواه دیگری بر مقاومت او در برابر مأموریت نبوی است که خداوند به او داده است.

ملوانان می‌گویند، با شما چه کنیم؟ ما اینجا تجربه زیادی نداریم. چگونه می‌خواهیم این خدایی را که شما می‌پرستید، خشنود کنیم؟ یونس می‌گوید، مرا بردارید و به دریا بیندازید. و وقتی این اتفاق بیفتد، طوفان دیگر شما را نخواهد گرفت.

آنگاه دریا برای شما آرام خواهد شد. فکر می‌کنم سوالی که باید اینجا پرسیم این است که یونس از کجا می‌دانست که این اتفاق قرار است بیفتد؟ یونس از کجا می‌دانست که دریا به سادگی آرام خواهد شد اگر ملوانان یونس را بردارند و او را به دریا بیندازند؟ شاید این تصدیقی باشد بر اینکه او در نهایت مسئول این امر است، اما از برخی جهات، او خدا را بیشتر شبیه خدای آتشفشان جلوه می‌دهد که باید به نحوی آرام شود تا آنچه ما در مورد خدای واقعی اسرائیل می‌دانیم. من معتقدم یونس به جای اینکه صرفاً راه حلی برای مشکلشان ارائه دهد، ترجیح می‌دهد با کمک خود ملوانان خودکشی کند تا اینکه مأموریت نبوتی خود را انجام دهد.

یا برای این مردم دعا کند، برایشان شفاعت کند و درباره خدای حقیقی به آنها بیشتر آموزش دهد، یا در نهایت به نینوا برود و کاری را که خدا او را به انجام آن فراخوانده است، انجام دهد. از همان ابتدای این کتاب، یونس به عنوان ضد پیامبر به تصویر کشیده شده است. بسیار خوب.

با نگاهی به کتاب یونس در پرتو کتاب ۱۲، به یاد داشته باشید که یکی از مسائلی که در اینجا وجود دارد این است که کتاب سعی دارد برای ما برجسته کند و کتاب ۱۲ سعی دارد نحوه واکنش مردم به کلام خداوند را برای ما برجسته کند. باز هم، ما سرزنش دیگری از بی‌ایمانی اسرائیل و امتناع از توبه و روی آوردن به خداوند داریم که فکر می‌کنم در سراسر کتاب ۱۲ منعکس شده است. این ملوانان به گونه‌ای به خدا پاسخگو هستند که یونس به خدا پاسخگو نبود. اما مهمتر از آن، در کتاب ۱۲، ملوانان به گونه‌ای به خدا پاسخگو هستند که قوم اسرائیل به طور کلی اینگونه نبودند.

بسیار خوب. یک تضاد دیگر نه تنها بین ملوانان در داستان یونس، بلکه شاید حتی با فکر کردن به تضاد بین ملوانان در اسرائیل و نحوه تعامل آنها با پیامبر و پاسخ آنها به پیامبر. ملوانان به خدا پاسخ می‌دهند و به خدای واحد حقیقی ایمان دارند، حتی با اینکه بدترین شهادت نبوی ممکن را پیش روی خود دارند.

ضد پیامبری دارند که حتی نمی‌خواهد پیام را به آنها موعظه کند. ملوانان با وجود این، پاسخ می‌دهند و از خدا می‌ترسند. تضاد این است که اسرائیل صدها سال است که پیامبرانی داشته است که در طول تاریخ کتاب ۱۲، با ایمان به مأموریت خود عمل کرده‌اند.

آنها پیامبرانی خواهند داشت که آنها را در مورد بحران آشور، بحران بابل و لزوم توبه در دوره پس از تبعید هشدار می‌دهند و آنها پاسخی نخواهند داد. بسیار خوب. همچنین، همانطور که ما همچنان به توسعه این ایده از یونس به عنوان یک ضد پیامبر ادامه می‌دهیم، فکر می‌کنم این احتمال وجود دارد که برخی ارتباطات خاص بین کتاب یونس و کتاب ارمیا وجود داشته باشد، جایی که ما روایت‌هایی داریم که در مورد چگونگی انجام مأموریت این پیامبران صحبت می‌کنند.

آنچه این پیوندهای بینامتنی ظاهراً برای ما نشان می‌دهند این است که ما نمونه‌ای از ارمیا داریم که دقیقاً همان کاری را که خدا او را به انجام آن فراخوانده بود، انجام داد. او پیامبری وفادار بود و انواع مخالفت‌ها را تجربه می‌کند. از سوی دیگر، ما در اینجا ضد پیامبر خود را داریم.

ما یونس را داریم که نمی‌خواهد مأموریتش را انجام دهد، کسی که به این ملوانان آنچه را که برای پاسخ درست به خدا در این موقعیت نیاز دارند، نمی‌گوید. طنز ماجرا اینجاست که ملوانان ایمان دارند و اسرائیل ایمان ندارد. ملوانان ایمان دارند، اگرچه به یک معنا، آنها واقعاً باید کار خود پیامبر را در این روایت و داستان خاص انجام دهند.

چندین ارتباط جالب وجود دارد، به ویژه بین یونس فصل ۱ و ارمیا فصل ۲۶. می‌خواهم به طور خلاصه این موضوع را بسط دهم تا این ایده به عنوان ضد پیامبر و تضاد بین ارمیا و یونس را به ما نشان دهم. در ارمیا فصل ۲۶، آیات ۲ و ۳، خدا به ارمیا دستور می‌دهد که به معبد برود و در مورد داوری که در راه است، به مردم هشدار دهد.

شاید که آنها گوش فرا دهند و هر کس از راه بد خود بازگردد. ارمیا، من از تو به عنوان یک پیامبر می‌خواهم که آنچه را که خدا تو را به آن فراخوانده است، انجام دهی. می‌خواهم که تو بروی و با این مردم صحبت کنی.

همیشه این احتمال وجود دارد که اگر آنها کلام نبوی را بشنوند، توبه کنند و از راه شیطانی خود برگردند. در داستان یونس، این خود ملوانان هستند که باید این احتمال را مطرح کنند که شاید خدا از فرستادن داوری علیه ما منصرف شود. وقتی یونس در بدنه کشتی خوابیده است، این کاپیتان است که نزد او می‌آید و می‌گوید، هی یونس، بیدار شو و دعا کن و خدای خود را صدا بزنی.

شاید خدا فکری به حال ما بکند که هلاک نشویم. ارمیا این احتمال را هنگام موعظه مطرح می‌کند. ملوان باید پیش یونس بیاید و بگوید، چه کسی می‌داند، شاید خدا به ما پاسخ دهد.

ارمیا مردم را به خاطر کاری که انجام داده‌اند، مواخذه می‌کند. آنها مرتکب شرارت شده‌اند و اگر از آن شرارت دست بردارند، احتمال دارد که خدا توبه کند. باز هم، این ملوانان در یونس فصل ۱ هستند که باید کاری را انجام دهند که انتظار داریم یک پیامبر در انجام آن دخیل باشد.

آنها به یکدیگر گفتند: بیایید چراغ‌هایی بیفکنیم تا بدانیم این راح، این بلا به خاطر چه کسی بر ما نازل شده است. ارمیا این احتمال را به دلیل بی‌احتیاطی و شرارت مردم مطرح می‌کند؛ این احتمال وجود دارد که خدا بر آنها بلا نازل کند. در این مورد خاص، این پیامبر است که منبع راح است.

او شرارت را مرتکب شده، او فاجعه را به بار آورده، و این ملوانان هستند که سعی در یافتن راه حل دارند. این، دقیقاً برعکس چیزی است که در فصل ۲۶ با آن مواجه هستیم. بنابراین، وقتی یونس به ملوانان می‌گوید بسیار خوب، تنها کاری که باید انجام دهید این است که مرا بردارید، به دریا بیندازید، دریا برای شما آرام خواهد شد.

اگرچه این ممکن است راه آسانی برای نجات ملوانان از این مخمصه به نظر برسد، و اگر پیامبر این پیشنهاد را به آنها بدهد، انتظار داریم ملوانان بت‌پرست به سادگی او را بلند کنند و به دریا بیندازند. هر چه سریع‌تر بهتر. با این حال، ملوانان در برابر انجام این کار مقاومت می‌کنند.

آنها تقلا می‌کنند و سعی می‌کنند به خشکی برگردند. برای این کار سخت پاره می‌زنند. پاروهایشان را در دریا فرو می‌کنند.

آنها نمی‌توانند به خشکی برگردند. آنها نمی‌خواهند این پیامبر را از دریا به دریا بیندازند. در نهایت، می‌گویند: ای خداوند، ما می‌دانیم که نمی‌توانیم از این وضعیت فرار کنیم.

ما باید آنچه را که پیامبر به ما گفته است انجام دهیم، اما خداوند، نگذار که ما به خاطر جان این مرد، هلاک شویم و خون بی‌گناه را بر ما نریز. ملوانان در برابر کشتن پیامبر مقاومت می‌کنند و می‌گویند: خداوند ما نمی‌خواهیم خون بی‌گناه را بر خود بریزیم. در فصل ۲۶ کتاب ارمیا، وقتی ارمیا به معبد می‌رود و به مردم یهودا موعظه می‌کند که خداوند قصد دارد معبد آنها را ویران کند و آنها را داوری کند، آیا می‌دانید واکنش رهبران و مردم چیست؟ این مرد باید بمیرد.

باشه؟ ملوانان و بت‌پرستانی که به این خدایان دروغین اعتقاد دارند، نمی‌خواهند پیامبر را بکشند. ارمیا فصل ۲۶، افرادی که در معبد هستند، یهودی‌هایی که قرار است خداوند را بشناسند، می‌خواهند سخنگوی خداوند را به قتل برسانند. همین که آنها در شرف انجام این کار هستند، ارمیا می‌گوید، باشه، اشکالی ندارد.

تو می‌توانی هر کاری که می‌خواهی بکنی، اما در مورد من، من در دستان تو هستم. با من هر طور که خوب و درست به نظر می‌رسد رفتار کن. فقط مطمئن باش که اگر مرا بکشی، خون بی‌گناهان را به گردن خودت

خواهی انداخت. و بنابراین، دوباره، ما با این تضاد باورنکردنی روبرو هستیم، یک پیامبر وحشتناک که هیچ کاری را که خدا از او می‌خواهد و قرار است انجام دهد، انجام نمی‌دهد.

او تا حد امکان کمتر در مورد خدا به این مردم می‌گوید، و آنها توبه می‌کنند، و کار پیامبر را انجام می‌دهند، و منبع شر را می‌یابند، و احتمال می‌دهند که خدا توبه کند، و آنها بت‌پرست هستند، و واکنش نشان می‌دهند آنها در برابر کشتن پیامبر مقاومت می‌کنند، و به جایی می‌رسند که از خداوند می‌ترسند. مردم یهودا از خداوند نمی‌ترسند.

آنها می‌خواهند پیامبر را به قتل برسانند، و در نهایت، ارمیا تنها به این دلیل نجات می‌یابد که مردم بالاخره متوجه می‌شوند که آنها چه کاری قرار است انجام دهند. من فکر می‌کنم ما یک ارتباط بینامتنی بین ارمیا ۲۶ و یونس فصل ۱ داریم تا تضاد بین یونس و ارمیا را برجسته کنیم، اما حتی بیشتر از آن، تضاد بین واکنش مردم نینوا و واکنش ملوانانی که در کشتی بودند. فصل ۱، یونس در تعامل با ملوانان

در پنل دوم این است B عنصر دومی را که قرار است در این فصل اتفاق بیفتد، به یاد داشته باشید، عنصر که حالا دعای یونس را داریم و پاسخ یونس به خدا را. در پایان فصل ۱، پس از اینکه یونس از کشتی به دریا انداخته می‌شود، پس از اینکه زندگی او اساساً به پایان می‌رسد، هیچ راهی برای نجات از این وضعیت وجود ندارد. او در حال نزول به پایین است.

او با فرار از حضور خدا، عواقب کاری را که خودش انتخاب کرده بود، متحمل می‌شود. خدا، به رحمت خود، ماهی‌ای را برای بلعیدن یونس می‌گمارد، و یونس ممکن است فکر کند که می‌تواند از خدا فرار کند و از حضور خدا فرار کند، از مأموریت خدا فرار کند. خدا او را به هر کاری وادار می‌کند، اما در این بحبوحه خدا او را نجات نیز خواهد داد.

خداوند ماهی‌ای فراهم کرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی بود. بنابراین، به عنوان پاسخی به این عمل رحمت‌آمیز نجات، این عمل معجزه‌آسا که در آن خداوند ماهی‌ای را فراهم کرد تا او را بلعد و او را نجات دهد و از مرگ نجات دهد، دعای یونس را در فصل دوم کتاب یونس داریم. پاسخ من به این دعا و واکنش من به آن، و فکر می‌کنم این روشی است که باید هنگام خواندن آن به آن نگاه کنیم، این است که وای، این یک دعای نمونه است. منظورم این است که این چیزهای خوبی است.

این یک مزمور شکرگزاری است که می‌توانست به کتاب دعا راه پیدا کند. و از بسیاری جهات، این یک مزمور شکرگزاری است که بسیار شبیه به این نوع سرودهایی است که در کتاب مزامیر برای ما فراهم شده است. مزمور شکرگزاری نوع خاصی از عبادت بود که در آن یک شخص یا شاید حتی کل ملت اسرائیل به درگاه خدا، می‌آمدند و به خاطر پاسخ خاصی به دعا یا نجات خاصی که خدا برای آن فرد یا برای مردم فراهم کرده بود، شکرگزاری می‌کردند.

در مزمور فصل ۳۰، دعای فردی را داریم که از یک بیماری مهلک شفا یافته است. او در آستانه مرگ بود و به درگاه خدا آمد و گفت، مرگ من چه سودی دارد؟ اگر به گور بروم، نمی‌توانم تو را ستایش و پرستش کنم. و خدا او را شفا می‌دهد.

مزمور ۳۰، مزموری را منعکس می‌کند که آن عابد در پاسخ به نجات او از مرگ، به درگاه خدا دعا کرد. در مزمور ۴۰، سرود شکرگزاری داریم که در آن خداوند، مزمورنویس را بلند می‌کند، او را دوباره از موقعیتی که زندگی‌اش را تهدید می‌کند نجات می‌دهد، و مزمورنویس خدا را ستایش می‌کند و از او تشکر می‌کند. بخشی از این جشن شکرگزاری، تقدیم قربانی‌ها و رنج نذرها بود.

وقتی کسی در تنگنا قرار می‌گرفت، وقتی به درگاه خدا ناله و زاری می‌کرد، وقتی در بحبوحه این وضعیت تهدیدکننده زندگی قرار می‌گرفت، مانند یونس که در آستانه بلعیده شدن توسط ماهی بود، اغلب به خدا دعا می‌کرد و نذر می‌کرد که او را ستایش کند. پروردگارا، اگر مرا نجات دهی، قول می‌دهم به محراب بروم تا نذرهایم را ادا کنم، قربانی کنم و در مقابل دیگران به تو احترام بگذارم. وقتی خدا در فصل ۱ ملوانان را نجات می‌دهد، آنها کاری را انجام می‌دهند که یک عابد باید انجام دهد.

آنها برای خداوند قربانی می‌کنند و برای او نذر می‌کنند. به نظر می‌رسد بخشی از این جشن شکرگزاری در اسرائیل باستان، تقدیم قربانی شکرگزاری، قربانی صلح که منعکس کننده رابطه بین خدا و فرد نجات یافته بود، نیز بوده است. آنچه با آن قربانی اتفاق می‌افتاد این بود که بخشی از آن به خداوند تقدیم می‌شد، بخشی از آن به کاهن داده می‌شد و سپس بخشی از آن به عبادت کننده بازگردانده می‌شد.

این یکی از جنبه‌های منحصر به فرد این قربانی بود. در میان این جشن شکرگزاری، مزمورنویس همسایگان، دوستان و افرادی را که از اتفاقات زندگی او آگاه بودند، می‌آورد و داستان اجابت دعا توسط خدا را برای آنها تعریف می‌کرد. آنها با خوردن این غذا جشن می‌گرفتند.

مزمورنویس بلند می‌شد. او سرود شکرگزاری خود را به عنوان عملی پرستشی به خدا تقدیم می‌کرد. این همان کاری است که یونس اینجا انجام می‌دهد.

در حالی که او در شکم ماهی است، قول می‌دهد که وقتی به معبد برسد، نذرهای خود را به خدا ادا کند و آنچه را که یک عابد موظف به انجام آن است، انجام دهد. ما این را در مزمور ۶۶ می‌بینیم، جایی که مزمورنویس در حال دعا به خدا و نذر ستایش او است. من با قربانی‌های سوختنی به خانه تو خواهم آمد.

نذرهای خود را به تو وفا خواهم کرد. آنچه را که لب‌هایم بر زبان آوردم و در سختی‌ها به زبانم وعده دادم، قربانی‌های سوختنی از حیوانات پرواری با دود قربانی قوچ‌ها به تو تقدیم خواهم کرد. قربانی‌هایی از گاو نر و قوچ، از گاو نر و بز نر تقدیم خواهم کرد.

و بنابراین، مزمورنویس این قربانی‌ها را تقدیم می‌کرد، به نذرهای خود وفا می‌کرد و با دیگران در میان می‌گذاشت که چگونه خدا او را نجات داده است. یونس در فصل ۲ این کار را انجام می‌دهد و او یک پرستنده نمونه است. او از بسیاری جهات شبیه حزقیای پادشاه در اشعیا ۳۸ است.

بعد از اینکه خدا به او گفت آماده شود، او خواهد مرد. او دعا می‌کند که خدا جانش را حفظ کند. اشعیا نزد او برمی‌گردد و می‌گوید، خداوند ۱۵ سال به عمر تو اضافه کرده است.

در پاسخ به این که خدا او را شفا داده است، که خدا جان او را نجات داده است، حزقیای مزمور شکرگزاری می‌خواند. و یونس نیز همین کار را می‌کند. و یونس در اینجا یک عابد بسیار راست‌گوش است.

یونس کاری را انجام می‌دهد که اغلب در این دعاها شکرگزاری می‌بینیم. توصیف واضحی از وضعیت تهدیدکننده زندگی وجود دارد. و آنچه یونس در اینجا توصیف می‌کند، همانطور که درباره جلبک‌های دریایی که دور سرش پیچیده شده‌اند، به ریشه‌های کوه‌ها فرو رفته‌اند و در اینجا غرق شده‌اند صحبت می‌کند، او را به قلمرو شئول کشانده است.

و اگر خدا مداخله نکند، یونس در شرف رفتن به دنیای زیرین است. و می‌گوید که من به سرزمین مردگان رفتم. چیزی که او در آنجا درباره‌اش صحبت می‌کند، سرزمین مردگان، سرزمین شئول است که بندهایش برای همیشه بر من بسته شد.

و بنابراین در تصویر بصری این، یونس تپه‌های شنی کف دریا را به عنوان تپه‌هایی می‌بیند که او را برای همیشه در شئول محبوس خواهند کرد. حال، آنچه در اینجا مطرح می‌کنیم این ایده نیست که یونس مُرد و از مردگان برخاست. من گاهی اوقات آموزه‌هایی در مورد یونس فصل دوم شنیده‌ام که این ایده را منعکس می‌کند، اما او به سادگی از تصویر شئول به روشی استفاده می‌کند که اغلب می‌بینیم مزامیرنویس در مزامیر انجام می‌دهد، جایی که آنها در بجنوحه یک وضعیت تهدیدکننده زندگی هستند.

قدرت جهنم شروع به احاطه کردن آنها می‌کند، و نشاط زندگی و هر آنچه که در آن بود در شرف ناپدید شدن است. و خدا فرود می‌آید و یونس را از میان آن نجات می‌دهد. بنابراین در نتیجه آن، ما در پایان اینجا صدایی، ابراز شکرگزاری داریم.

و باز هم، این کاملاً درست است، دقیقاً همان نوع واکنشی است که انتظار دیدنش را دارید. و یونس این را می‌گوید، کسانی که به بت‌های بیهوده توجه می‌کنند، امید خود را به عشق پایدار از دست می‌دهند. کسانی که بت‌ها را می‌پرستند، هرگز فرصتی برای تجربه کردن مراقبت خدا به روشی که من تجربه کردم، نخواهند داشت.

یا شاید او می‌گوید که آنها عشق پایدار خود را رها می‌کنند، به این معنی که از نوع فداکاری که باید به خدای حقیقی بدهند، دست می‌کشند. اما من، من مانند آن افراد دیگر نیستم. من مانند آن بت‌پرستانی نیستم که به بت‌های بیهوده احترام می‌گذارند و امید خود را به عشق پایدار از دست می‌دهند.

من یک اسرائیلی واقعی هستم. من پرستنده‌ی خدای یگانه هستم. و من، با صدای شکرگزاری، آنچه را که نذر کرده‌ام وفا خواهم کرد، برای تو قربانی خواهم کرد.

رستگاری از آن خداوند است. و بنابراین، درست مانند فصل ۱، یونس اعترافی بسیار ارتدکس درباره خدا می‌کند. یونس ۱، من ایمان دارم که خدا خالق، سازنده دریا و خشکی است.

در اینجا، یونس می‌گوید رستگاری از آن خداوند است، نه از آن بت‌ها. من به بت‌ها اعتماد ندارم. من به خدای یگانه‌ی حقیقی اعتماد دارم. اما در میانه‌ی این همه تعصب، به نظر می‌رسد که مشکلی در این دعا وجود دارد.

برخی از افرادی که سعی می‌کنند کتاب یونس را به منابع یا آنچه در ابتدا به نظر می‌رسید، تجزیه کنند، اغلب استدلال می‌کنند که فصل دوم یونس در داستان گنجانده شده است و ممکن است بخش اصلی آن نبوده باشد. بخشی از مشکلی که آنها با این موضوع دارند، فقط این نیست که ما یک قطعه شاعرانه را در یک قطعه روایی گنجانده‌ایم، بلکه این ایده است که ما یک یونس بسیار ارتدکس داریم که عاشق خداوند است و در مقایسه با یونسی که در بقیه کتاب داریم، از خداوند سپاسگزار است. با این حال، با توجه به این واقعیت که تضاد بین فصل دوم و چهارم واقعاً همان چیزی است که نکته اصلی این کتاب است، این بخشی از کتاب اصلی است.

و وقتی به این موضوع نگاه می‌کنیم، اگر می‌توانستیم دعا را به خودی خود جدا کنیم، احتمالاً می‌خواستیم پیشنهاد کنیم که کسی آن را به کتاب مزامیر متصل کند. اما با توجه به آنچه که ما در مورد یونس قبل و بعد می‌دانیم، به نظر می‌رسد مواردی در مورد این دعا وجود دارد که نشان می‌دهد این ممکن است از نظر نحوه بیان، متعارف باشد، اما هنوز نگرش‌ها و مشکلاتی در زندگی یونس وجود دارد که در آن، او دوباره خود را برتر از بت‌پرستان بت‌پرست می‌داند. و آنچه در فصل ۱ داریم این است که این بت‌پرستان بت‌پرست نسبت به خداوند بسیار حساس‌تر از یونس هستند.

و در فصل ۳، وقتی یونس بالاخره به نینوا می‌رسد، آن افراد خیلی بیشتر از یونس به خدا پاسخگو خواهند بود. خب، مشکل دعا چیست؟ اولاً، به نظر می‌رسد که ژانر دعا اشتباه است. این یک اعتراف عالی یا یک سرود شکرگزاری عالی است.

با این حال، آنچه در اینجا مناسب به نظر می‌رسد این است که ما به اعتراف نیاز داریم. ما در اینجا به مزمور نیاز داریم. ما به این تشخیص نیاز داریم که او علیه خدا شورش کرده و خدا او را نجات داده است و ۵۱ همچنین به درخواست رحمت خدا.

ما چنین چیزی نداریم. ما مزمور ۵۱ نداریم. ما مزمور ۵۱ نداریم.

هیچ اعترافی به گناه وجود ندارد. هیچ اذعانی به خطا وجود ندارد. این یک دعای عالی است، اما من فکر می‌کنم برای این موقعیت خاص، دعای اشتباهی است.

فکر می‌کنم دومین نکته‌ای که از مشکل دوم این دعا ناشی می‌شود این است که به نظر می‌رسد یونس اعتماد به نفس کاذبی دارد. یونس در فصل ۲، آیه ۴ می‌گوید...: «آنگاه گفتم که از نظر تو رانده شده‌ام.» و این همان چیزی بود که یونس می‌خواست، دور بودن از حضور خدا. اما با این حال، یونس در میان ماهی می‌گوید...: «اما دوباره به معبد مقدس تو خواهم نگریم.» اگر یونس هنوز در شکم ماهی است و این دعا را می‌کند، شاید پاسخ مناسب این باشد که دعا کند تا خدا نجات نهایی را به ارمغان آورد.

اما به نظر می‌رسد یونس به لطف خدا تکیه می‌کند. شاید خدا کاری کرد که ماهی یونس را ببلعد تا عذاب او، را کمی طولانی‌تر کند. بنابراین آیا یونس وقتی معتقد است که چون او یک پرستنده وفادار خداوند است خداوند او را نجات خواهد داد، به لطف خدا تکیه می‌کند؟ آیا نذر او واقعاً با توجه به نحوه پاسخ او به خدا در ادامه کتاب، درست به نظر می‌رسد؟ مشکل سوم در دعای یونس این است که به جای پذیرفتن مسئولیت شخصی برای آنچه برایش اتفاق افتاده، به نظر می‌رسد یونس خدا را به خاطر شرایطی که در زندگی‌اش پیش آمده سرزنش می‌کند.

قرار است در فصل ۲، آیه ۳ این را بگویید...: «خداوند، تو به دعای من پاسخ دادی، مرا نجات دادی. به همین دلیل است که همه اینها ضروری بود. زیرا مرا به اعماق، به قلب دریاها انداختی، و سیل مرا احاطه کرد.»

تمام امواج و امواج تو از من گذشتند.» خدا این کار را با من کرد. به نظر من، این نشان دهنده زیان مزامیر» و این واقعیت است که در نهایت، خدا حتی گاهی اوقات به عنوان منبع شرایط فاجعه باری که در زندگی مزمورنویس پیش آمده است، شناخته می‌شود. اما باز هم، تقریباً به نظر می‌رسد که یونس علیه خدا اتهامی وارد می‌کند.

ببین، تو کسی هستی که مرا به اعماق دریا انداختی. نه، یونس کسی بود که به ملوانان دستور داد این کار را با او انجام دهند. سپس در آیه ۴ می‌گوید...: «من از نظر تو رانده شده‌ام.» یونس از نظر خدا رانده نشده بود.

او از نظر خدا گریخته بود. فکر می‌کنم این فقط یک نوع مشکل سوم در مورد دعا است. و در نهایت، با وجود این واقعیت که هر آنچه یونس در فصل ۲، آیات ۸ و ۹ می‌گوید، از نظر الهیاتی کاملاً درست است.

بت‌های پوچ شما را نجات نخواهند داد. اگر به آنها اعتماد کنید، امید خود را به عشق پایدار از دست می‌دهید. نجات از جانب خداوند است.

با این حال، با توجه به تعاملی که در بخش‌های دیگر این کتاب با یونس و بت‌پرستان می‌بینیم، به نظر می‌رسد که نوعی تکبر و غرور در پشت همه اینها وجود دارد. این تکبر و غرور با حرکت از فصل ۲ به فصل آشکار می‌شود، جایی که یونس از اینکه خدا همان نوع لطفی را که در اینجا به یونس نشان داده بود، به ۴ نینوا نیز نشان داده است، خشمگین است. اما در فصل ۲، خداوند یونس را نجات داده است.

یونس این را جشن می‌گیرد و این پایان بخش اول کتاب است. بیایید به فصل ۳، فصل ۴ و نیمه دوم کتاب برویم. در یونس فصل ۳، دومین بخش از بخش الف را داریم.

به یاد داشته باشید، این قرار است با آنچه در فصل اول کتاب یونس داریم، موازی باشد، زیرا یونس با گروهی از بت‌پرستان تعامل دارد. ملوانان در فصل اول و سپس نینویان در فصل سوم. نکته جالب این است که ما همچنان به سطوح عمیق‌تر این موضوع می‌پردازیم. تعدادی تشابه قابل توجه بین فصل‌های اول و سوم وجود دارد. اجازه دهید فقط به چند مورد از آنها اشاره کنم.

در فصل ۱، کلام خداوند به یونس نازل می‌شود. یونس بلند می‌شود تا فرار کند. در فصل ۳، کلام خداوند برای بار دوم به یونس نازل می‌شود و اکنون واکنش متفاوتی وجود خواهد داشت.

خداوند به یونس دستور می‌دهد که فرمان تغییر نکرده است؛ دستور هنوز همان است: به نینوا برو. با این حال، یونس فصل ۱ می‌گوید، یونس برخاست تا فرار کند. در فصل ۳، یونس برخاست و رفت، کاری را انجام می‌دهد که یک پیامبر موظف به انجام آن است.

در فصل ۱ گزارشی از فاجعه‌ای قریب‌الوقوع وجود دارد. خداوند طوفانی می‌فرستد که کشتی را تهدید به شکستن می‌کند. در فصل ۳ آیه ۴، هشدار در مورد فاجعه‌ای قریب‌الوقوع وجود دارد، زیرا خداوند هشدار می‌دهد که ظرف ۴۰ روز نینوا را نابود خواهد کرد.

ما در باب ۱ آیه ۵ واکنش ملوانان را به فاجعه قریب‌الوقوع می‌بینیم. آنها با شور و شوق به خدایان خود فریاد می‌زنند و از خدایان التماس می‌کنند که آنها را نجات دهند. در باب ۳ آیه ۵، واکنش مردم نینوا را به فاجعه قریب‌الوقوع می‌بینیم.

مردم نینوا به خدا ایمان آوردند. آنها مردم را به روزه گرفتن فراخواندند. از بزرگ تا کوچک، پلاس پوشیدند.

در فصل ۱ آیه ۶، کاپیتان کشتی به یونس می‌گوید: برخیز، خدای خود را صدا بزن، شاید او توجه کند و ما را از داوری رهایی بخشد. او کسی است که احتمال رهایی و توبه خدا از فاجعه را مطرح می‌کند. در فصل ۳ آیه ۶، پادشاه نینوا این احتمال را مطرح می‌کند،

یونس نمی‌گوید که نینوا ظرف ۴۰ روز سرنگون خواهد شد، مگر اینکه توبه کنید یا واکنش نشان دهید. شاید شانس وجود داشته باشد که خدا توبه کند. پادشاه نینوا این را مطرح می‌کند.

او می‌گوید، بیایید با فوریت از خدا کمک بخواهیم، درست مانند ملوانان. چه کسی می‌داند؟ شاید خدا توبه کند. زبان پادشاه نینوا دقیقاً همان زبانی است که قبلاً در کتاب دوازده حواریون در یوئیل، فصل ۲ استفاده شده بود. به سوی خداوند بازگردید، دل‌هایتان را چاک دهید، نه فقط جامه‌هایتان را، و با خدا روراست شوید.

چه کسی می‌داند؟ همیشه این احتمال وجود دارد که خدا توبه کند. توبه، خدا را ملزم به بخشش نمی‌کند، اما خدا می‌تواند به توبه پاسخ دهد و از فرستادن حتی یک پیام داوری تغییرناپذیر صرف نظر کند، که همان چیزی است که پیام یونس به نظر می‌رسد. ۴۰ روز و نینوا نابود یا واژگون خواهد شد. همانطور که ملوانان به خدا روی می‌آورند و از او می‌ترسند و در فصل‌های ۷ تا ۱۵ قربانی می‌کنند، مردم نینوا نیز به خدا روی می‌آورند و به جای قربانی، روزه می‌گیرند، پلاس و خاکستر می‌پوشند و توبه‌ای می‌کنند که حتی شامل حیوانات نیز می‌شود.

حتی حیوانات نیز پلاس و خاکستر می‌پوشند. این شامل پادشاه از کوچک‌ترین تا بزرگ‌ترین آنها می‌شود. و. بنابراین، این یک پاسخ باورنکردنی به خداست.

این به ما نشان می‌دهد که قبلاً در مورد ارمیا فصل ۱۸، آیات ۷ تا ۱۰ صحبت کرده‌ایم، که همیشه این احتمال وجود دارد که اگر مردم گوش دهند و به درستی پاسخ دهند، خدا از فرستادن داوری منصرف شود. به طرز شگفت‌آوری، نمونه‌ای که در کتاب ۱۲ اتفاق می‌افتد، یکی از چهار یا پنج نمونه‌ای که این را می‌بینیم، مردم نینوا هستند. در نتیجه توبه مردم نینوا از شرارت خود، خدا منصرف می‌شود و خدا نظر خود را تغییر می‌دهد و شری را که برای شهر نینوا برنامه‌ریزی کرده بود، نمی‌فرستد.

اگر خدا فقط می‌خواست این مردم را نابود کند، می‌توانست آنها را بدون اینکه یونس پیام را از قبل اعلام کند، نابود کند. همین که او در وهله اول یک پیامبر می‌فرستد، نشان می‌دهد که همیشه امکان توبه وجود دارد. پیامبر سایه چیزهایی را که قرار است در آینده اتفاق بیفتد به آنها می‌گوید و من فکر می‌کنم یونس این را درک می‌کند.

و به همین دلیل است که بعداً می‌گوید، من می‌دانستم که تو خدای مهربانی هستی، و به همین دلیل نمی‌خواستم بروم. توبه نینوا به چند دلیل قابل توجه است. کوتاهی پیام.

به زبان عبری، موعظه یونس پنج کلمه است. حالا، من فرض می‌کنم که او بیشتر گفته است، اما با توجه به آگراه یونس برای انجام مأموریتش، ممکن است آن را تا حد امکان مختصر نگه داشته باشد. توبه شگفت‌انگیز است زیرا هیچ سابقه قبلی با یونس یا یهوه از طرف مردم آشور وجود ندارد.

زمان واکنش قابل توجه است. به نظر می‌رسد که فوری است. یونس حتی قبل از اینکه مردم شروع به واکنش کنند، مأموریت موعظه نبوی خود را در شهر نینوا به پایان نمی‌رساند.

ماهیت و میزان توبه. روزه گرفتن است. پوشیدن پلاس است.

حتی حیوانات هم شامل می‌شوند. این افراد کاملاً نمی‌دانند که چگونه خشم خدا را فرو بنشانند. آنها هر کاری که از دستشان بر می‌آید انجام می‌دهند.

و من فکر می‌کنم نکته‌ی دیگری که توبه‌ی نینوا را قابل توجه می‌کند این است که پاسخ خداوند به توبه‌ی آنها از همه چیز قابل توجه‌تر است. همانطور که قبلاً اشاره کردم، ممکن است در اینجا شاهد یک تغییر کامل و واقعی نباشیم که در آن این مردم بت‌پرست کاملاً خداوند را بشناسند و از بت‌پرستی خود دست بکشند. آنها صرفاً هشدار از داوری قریب‌الوقوع شنیده‌اند.

آنها به این موضوع حساس هستند. آنها از راه‌های شیطانی خود بازگشت می‌کنند. آنها برای رحمت خدا التماس می‌کنند.

همین کافی است تا خدا به آنها رحم و شفقت نشان دهد. دنیل تیمر می‌گوید در این فصل اصلاحات اخلاقی چشمگیری وجود دارد، اما در فصل سوم یونس چیزی وجود ندارد که ما را ملزم کند بگوییم که چیزی بیش از این بوده است. و بنابراین اهمیت این موضوع در این است که حتی وقتی توبه به معنای بازگشت کامل نیست، حتی وقتی توبه شاید به نوعی این باشد که، او، ما دستمان در کوزه شیرینی گیر افتاده است

ما در سُرف مجازات هستیم. حتی وقتی مردم اینگونه پاسخ می‌دهند، در نهایت خداوند رحمت خود را نشان می‌دهد. چه می‌شد اگر اسرائیل، به نوعی، چه می‌شد اگر اسرائیل به خدا پاسخ می‌داد؟ خداوند می‌داند که آشوریان در نهایت به الگوی خشونت و خصومت امپراتوری خود بازخواهند گشت، و ناحوم کمتر از ۱۵۰ سال پس از حضور یونس در آنجا، نابودی آنها را اعلام خواهد کرد.

اما علی‌رغم این واقعیت، خداوند مایل است به مردم آشور رحمت نشان دهد. کتاب یونس قرار است وسعت و عظمت رحمت خداوند را برجسته کند. و نمونه بارز آن خود مردم آشور خواهند بود.

من الگویی را در عهد عتیق می‌بینم که نشان می‌دهد خدا اغلب مایل است به توبه بدترین بدترین‌ها پاسخ دهد. اول پادشاهان، فصل ۲۱، اخاب بدترین پادشاه اسرائیل بود. اما وقتی خدا اعلام می‌کند که به دلیل گناهی که اخاب در رابطه با نابوت مرتکب شده است، خون خانواده‌اش را خواهد ریخت، اخاب به سمت دیوار برمی‌گردد.

او توبه می‌کند و از گناهش پشیمان است. این یک توبه کامل نیست. اخاب دوباره به راه‌های گناه‌آلود خود باز خواهد گشت.

اما علی‌رغم این واقعیت که این یک واکنش نسبتاً حداقلی از سوی بدترین پادشاهی است که اسرائیل تا به حال داشته است، خداوند همچنان مایل است به او رحم کند. بدترین پادشاهی که یهودا تا به حال داشته منسی بوده است. ۵۵ سال شرارت.

در برهه‌ای از دوران سلطنت او، دوم تواریخ فصل ۳۳ به ما می‌گوید که آشوریان آمدند و او را به زنجیر کشیدند و آماده شدند تا او را ببرند. به طرز شگفت‌انگیزی، در این لحظه، زمانی که فاجعه و بحرانی در زندگی منسی رخ می‌دهد، او به دین روی می‌آورد. و منسی در دوم تواریخ فصل ۳۳ آیات ۱۰ تا ۱۳ دعا می‌کند، به گناه خود اعتراف می‌کند، به گناه خود اذعان می‌کند.

باز هم، این یک توبه کامل یا تمام‌عیار نیست. مطمئن نیستیم که ما این ایده را درک کنیم که منسی بعد از این به یک اصلاح‌طلب مذهبی تبدیل شد، اما خدا حاضر بود حتی به توبه حداقلی بدترین‌ها نیز پاسخ دهد. این واقعیت را برجسته نمی‌کند که پسر، خدا مطمئناً ساده‌لوح و احمق است.

این نشان می‌دهد که ما هنوز عمق رحمت، لطف و شفقت خدا را به طور کامل درک نکرده‌ایم. منظور کتاب مقدس از اینکه می‌گوید خدا از مرگ حزقیال خوشحال نمی‌شود، همین است. خدا نمی‌خواهد کسی در دوم پطرس هلاک شود.

و این قلب خداست. سپس وقتی به پنل پایانی در فصل ۴ کتاب یونس می‌رسیم، مشکلی که الان داریم، به صحنه‌ای مانند فصل ۲ برمی‌گردیم که یونس با خدا تعامل دارد. تضاد را به خاطر داشته باشید.

در فصل ۲، او به درگاه خدا دعا می‌کند و از کاری که خدا انجام داده است، تجلیل می‌کند. او از اینکه خدا او را نجات داده، سپاسگزار است. حالا در فصل ۴، او به درگاه خدا دعا می‌کند، همان کلمه‌ای که در فصل ۲ استفاده شده است، و از دست خدا عصبانی است.

بازی با کلمات به این صورت ادامه می‌یابد که می‌گوید نینوا از شر خود، یعنی «رح» خود، روی برگرداند. خدا از بالای «رح» که قرار بود علیه آنها بیاورد، منصرف شد. سپس آخرین کاربرد «رح» در اینجا این است که برای یونس بسیار شر بود که خدا این کار را کرده بود.

یونس آنقدر شرور است که نجات نینوا برای او چنان مشکل جدی است که یونس درخواست مرگ می‌کند. «و می‌گوید»: ترجیح می‌دهم بمیرم.

حال، ما در سراسر عهد عتیق نمونه‌های زیادی از پیامبرانی داریم که آرزوی مرگ یا اعدام شدن داشته‌اند. اما، جیمز نوگالسکی به ما یادآوری می‌کند که در مقایسه با آن متون، درخواست ارمیا برای مرگ، پیش پا افتاده کج خلق و کودکانه است. ایوب، در بحبوحه رنج خود، در ایوب فصل ۶، آیات ۹ تا ۱۴، آرزو می‌کند که می‌توانست بمیرد.

پس از شورش قوم اسرائیل در فصل ۱۱ سفر اعداد، موسی می‌گوید: «خدایا، من همه این قوم را به دنیا نیاورده‌ام. چرا باید از آنها مراقبت کنم؟ آنها علیه من شورش کرده‌اند.» موسی ناراضی بود و از او خواست که بمیرد.

در کتاب داوران، سامسون درخواست مرگ کرد زیرا توسط فلسطینیان به زندان افتاده بود و چشمانش را درآورده بودند و به خاطر همه اینها تحقیر شده بود. در فصل 20 کتاب ارمیا، ارمیا نبی روز تولد خود را نفرین می‌کند و به دلیل همه آزار و اذیت‌هایی که تجربه کرده بود، آرزوی مرگ می‌کند. حال این را با یونس مقایسه کنید.

یونس آرزوی مرگ می‌کرد، چون مردم واقعاً به حرف‌هایش گوش داده بودند و خدا به آنها رحم کرده بود. یادم می‌آید وقتی کشیش بودم، واکنش معمولم به موعظه‌های یکشنبه این بود که می‌خواستم دوشنبه بازنشسته شوم. معمولاً دلیلش این بود که هی، کسی به حرفم گوش نمی‌دهد.

هیچ کس به حرف‌های من توجه نمی‌کرد. من هرگز نمی‌توانم کشیشی را تصور کنم که از اینکه مردم واقعاً به حرف‌هایش گوش داده‌اند، ناراحت شود. با این حال، این چیزی است که ما در زندگی یونس می‌بینیم.

در پایان کتاب، این درس عملی را داریم که در آن گیاهی که سایه ایجاد می‌کند، کرمی که از راه می‌رسد و گیاه را می‌خورد و نارضایتی یونس از ناراحتی جسمی‌اش را داریم. همانطور که در فصل چهارم می‌خوانیم، می‌گوید، که یونس از اینکه خدا به نینوا رحم کرده بود، بسیار بدجنس بود. اما سپس وقتی سایه‌ای بالای سرش دارد بسیار خوشحال می‌شود، در حالی که آنجا نشسته و تماشا می‌کند و منتظر است تا ببیند خدا با نینوا چه خواهد کرد.

خودخواهی، کج خلقی و کودکانگی یونس برای این است که قلب خدا و قلب پیامبر را برای ما در تضاد قرار دهد. به پایان کتاب یونس توجه کنید. این یکی از تنها دو کتاب در کتاب مقدس است که این کار را انجام می‌دهد.

کتاب یونس با یک سوال بلاغی به پایان می‌رسد. این یک سوال باز است. خدا به یونس می‌گوید، آیا نباید به نینوا، آن شهر بزرگ که در آن بیش از ۱۲۰۰۰۰ نفر هستند که دست راست خود را از چپ تشخیص

نمی‌دهند و همچنین گاوهای زیادی دارد، رحم کنم؟ یونس، آیا نباید نگران مردم نینوا باشم؟ تو نگران راحتی خودت و گیاهی هستی که یک شبه رشد کرده است.

در مورد مردم نینوا چطور؟ و این سوال بی‌پاسخ برای ما، به نظر من، در نهایت به عنوان خوانندگان این کتاب، وجود دارد که از خود پرسیم، آیا من قلب خدا را به اشتراک می‌گذارم، یا آنچه را که در قلب یونس می‌بینم به اشتراک می‌گذارم؟ خدا نسبت به همه مردم دغدغه‌رهای بخششی دارد. مانند یونس، خدا ما را فرا می‌خواند تا این دغدغه‌رهای بخشش را با او به اشتراک بگذاریم. اگر ما مانند یونس دریافت‌کننده رحمت و لطف خدا بوده‌ایم، پس باید در قلب ما آرزویی وجود داشته باشد که دیگران آن را تجربه کنند و آن رحمت، لطف و شفقت را با آنها به اشتراک بگذاریم.

خدا فقط دلش با اسرائیل نیست؛ خدا دلش با ملت‌ها است، و این موضوع در داستان یونس پیامبر به ما یادآوری می‌شود.

این سخنرانی دکتر گری یتس در مجموعه سخنرانی‌هایش در مورد کتاب دوازدهم است. این سخنرانی ۱۸، کتاب یونس ۱-۴ است.